

# بساطت و وحدانیت واجب الوجود در اشارات و تنبیہات

محمد حسن منصورى



### وحدانیت و بساطت واجب‌الوجود در اشارات و تنبیهات:

ابن سینا در کتاب اشارات و تنبیهاتش از فصل ۱۶ الی فصل ۲۶ به بحث پیرامون وحدانیت واجب‌الوجود و بساطت او می‌پردازد. او در ابتدا مباحث را از اقامه برهان بر وحدانیت آغاز می‌کند و در این زمینه دو برهان اقامه می‌کند که برهان اول شامل دو مقدمه است و یک نتیجه که هر یک از دو مقدمه را در فصل جداگانه‌ای مطرح کرده است و نتیجه را در فصل ۱۸ بیان می‌کند و دلیل دوم خود را در فصل ۱۹ ارائه می‌کند: ما ابتدا دلیل اول آن را بیان می‌کنیم و سپس به بیان دلیل دوم آن می‌پردازیم.

#### دلیل اول: مقدمه اول:

تمام چیزهایی که در هستی خارجی مختلف و در امری که موجب قوامشان است متفق باشند (از چهار قسم خارج نخواهند بود) ۱- یا آنچه که در آن اتفاق دارند لازم مختلفات است، پس در این صورت برای مختلفات یک لازم خواهد بود (مانند انواع مختلف که در ماهیت جنسی مشترک هستند) و این قسم ممکن است.

۲- یا به عکس این قسم است که مختلفات لازم معنایی مشترک باشد پس لازم می‌آید که یک معنا دارای لوازم مختلف و متقابل باشد و این قسم ناممکن است.

۳- یا معنایی که در آن اتفاق دارند به مختلفات عارض می‌گردد (مانند هستی که بر جوهر و کم و کیف عارض می‌شود، پس مختلفات دارای یک عارض خواهند بود و این قسم هم ممکن است.

۴- یا اینکه مختلفات به یک معنای مشترک عارض می‌شوند و این قسم هم ممکن است. (۱)

#### مقدمه دوم:

## واجب الوجود

جایز است که ماهیت چیزی سبب صفتی از صفات آن باشد و همچنین رواست که صفتی سبب صفت دیگر شود چنانکه فصل علت عرض خاص است، ولی جایز نیست که هستی یک چیز معلول ماهیت آن باشد. زیرا هر علتی باید در هستی از معلول مقدم باشد و هیچ چیزی که وجود به آن مقدم است پیش از وجود نیست. (۲)

### نتیجه:

واجب الوجود که در خارج متعین است اگر تعین او برای آن باشد که واجب الوجود است، پس هیچ واجب الوجودی جز او نیست و اگر سبب تعین به این جهت نبوده بلکه امر دیگری است پس او معلول است، چه اگر وجوب وجود لازم تعین باشد نتیجه این فرض آن است که وجوب وجود لازم ماهیت غیر خود یا لازم صفتی باشد پس آن به علتی خواهد بود. بنابراین اگر ماهیت تعین عارض و تعین معروض (واجب الوجود) یکی باشد آن علت، علت است برای تعین موجودی که وجوب وجود آن فرض گردید و این محال است و اگر عروض تعین بعد از تعین نخستین باشد که سابق است، سخن ما در آن تعین اول است (که آیا آن تعین معلول غیر است یا خیر؟ فرض صورت اول باطل و با فرض صورت دوم مطلوب ثابت است) و باقی اقسام که تعین لازم واجب الوجود باشد نیز محال است.

این دلیل اول شیخ الرئیس بر وحدانیت حق تعالی می باشد، البته در این دلیل و دلیل دیگر ایشان نوع وحدانیت را بیان نمی کند و صرفاً وحدانیت را اثبات می کند.

### دلیل دوم:

کثرت و تعدد یا معلول اختلاف در مواد است و یا معلول اختلاف در موضوعات است و واجب الوجود که برکنار از مواد و موضوعات می باشد در آن کثرتی نخواهد بود (۴، ۳)

اما در باب بساطت حق تعالی:

**دلیل اول:** هرگاه ذات واجب‌الوجود از دو یا چند چیز که جمع می‌شدند هستی می‌یافت لازم بود که به آن دو چیز یا چند چیز واجب گردد و می‌بایست که یکی از آن دو یا هر یک از آنها پیش از واجب‌الوجود و مقوم او باشند (نتیجه آن این می‌شود که واجب‌الوجود بالذات واجب‌الوجود بالغیر باشد) پس واجب‌الوجود در معنی و در کمیت قسمت پذیر نیست. (۵)

### دلیل دوم و سوم:

در فصل ۲۳ به نفی ترکیب ذات حق از جسم و جسمانیات می‌پردازد و می‌گوید: هر چه وجود آن به جسم محسوس وابسته باشد به آن واجب است و واجب به ذات خود نیست پس در هر جسم محسوس یا به قسمت کمی و یا به قسمت معنوی به هیولی و صورت و کثرت، موجود است و دلیل دیگر اینکه هر جسم محسوس، جسم دیگری از نوع آن یا از غیر نوع آن یافت می‌شود مگر به اعتبار جسمیت آن، پس هر جسم محسوس و هر چه به او وابسته باشد معلول است. (۶)

این سه دلیلی بود که در بیان بساطت ارائه شده است به اضافه دلیل دیگری که در فصل ۲۴ به نفی ترکیب ماهیتی از حق تعالی بیان می‌کند به این عبارت که: واجب‌الوجود با هیچ چیزی در ماهیت مشارکت ندارد، زیرا هر ماهیتی غیر از واجب‌الوجود مقتضی امکان وجود است. (۷۸)

### بررسی وحدانیت و بساطت واجب‌الوجود در نه‌ایه‌الحکمه:

علامه در نه‌ایه‌الحکمه ابتدا به بحث بساطت حق تعالی پرداخته و بر آن دلیل اقامه می‌کند و سپس به بحث بساطت واجب‌الوجود می‌پردازد و این بحث را از فروع بحث وحدانیت معرفی می‌کند.

علامه طباطبایی (ره) در نه‌ایه‌الحکمه چهار دلیل بر وحدانیت بیان می‌کند و شبهه ابن کمونه را نیز پیش می‌کشد و جواب آن را بیان می‌کند یک دلیل را به معلم ثانی (فارابی) نسبت می‌-

دهد، و در بساطت واجب الوجود سه دلیل را بیان می‌کند که دو دلیل اول و دوم را برای نفی اجزای مقداریه کافی ندانسته و دلیل سوم را به صورت قدیقل برای نفی اجزای مقداریه بیان می‌کند. ولی در کتاب بدایه الحکممه ابتدا وحدانیت واجب الوجود را اثبات می‌کند و سپس به بحث بساطت واجب الوجود می‌پردازد و این بحث را از فروع بحث وحدانیت بیان می‌کند. ما در اینجا به اختصار یک دلیل بر وحدانیت علامه را از کتاب نهایی و چگونگی وحدانیت حق - تعالی را که وحدت حقه حقیقه است را که در تفسیر المیزان بیان فرموده است را ارائه می‌کنیم و همینطور یک دلیل بر بساطت حق تعالی.

### دلیل اول:

ذات واجب الوجود عین وجودی است که نه دارای ماهیت و نه دارای جزء عدمی است؛ پس او صرف وجود است و صرف الشئ واحد است به وحدت حقه‌ای که نه دومی دارد و نه تکرار می‌شود، زیرا کثرت محقق نمی‌شود مگر به تمایز افراد و آحاد آن به اینکه هر یک از آحاد دارای چیزی باشند که دیگری فاقد آن باشد و این منافات دارد با صرافت. پس هر چه را که برای آن فرض دومی بشود به اولی برمی‌گردد. پس واجب لذاته واحد است لذاته همانطوری که او موجود است به ذاته، واجب است لذاته و این همان مطلوب است. (۹)

مرحوم علامه (ره) در تفسیر المیزان بیانی را درباره وحدت حقه ایراد فرموده‌اند که به اختصار آن را بیان می‌کنیم:

قرآن در تعالم عالیه خود وحدت عددیه را از پروردگار - جلّ ذکره - نفی می‌کند زیرا لازمه وحدت عددیه محدودیت و مقهوریت است و واحدی که وحدتش عددی است جز به اینکه محدود به حدود مکانی و زمانی و هزاران حدود دیگر باشد و جز به اینکه مقدر و

محاط ما واقع شود، تشخیص داده نمی‌شود و قرآن خدای متعال را منزله از این می‌داند که محاط و مقدور چیزی واقع شود و کسی بر او تسلط یابد.

مثالی که بتواند قدری مطلب را به ذهن خواننده نزدیک کند این است که: اگر شما از آب حوض منزل خود که آب واحدی است، دویست ظرف را پر کنید و به این وسیله آبی را که تاکنون تمام آن به وصف واحد بود و یک آب بود به صورت دویست واحد درآورید، در این صورت خواهید دید که آب هر یک از ظرف‌ها به تنهایی واحد و جدا از آب‌های دیگر است و اگر کسی از شما سؤال کند این ظرف معین وحدتش را از کجا آورد؟ و چطور شد که از آبی که همه آن یک واحد بود دویست واحد پیدا شد؟ در جواب خواهید گفت جهت این کثرت این است که هر یک از ظرف‌ها را که انگشت بگذارید می‌بینید سایر ظرف‌ها در آن نیست و همین نبودن آب‌های صد و نه ظرف دیگر در این ظرف حد این ظرف است و همچنین یک انسان از این جهت یکی است که خصوصیات سایر انسان‌ها را فاقد است. همین نداشتن و نبودن‌ها عبارتست از حدی که اگر نبود ممکن نبود انسان را که هم بر این فرد صادق است و هم بر سایر افراد، متصف به وحدت و کثرت نمود، پس تنها و تنها محدودیت یک موجود به هزاران هزار امر عدمی باعث شده است که واحد عددی واحد شود و اگر به جهتی آن وحدت از میان رفته و صفت و کیفیت اجتماع عارض شود از ترکیب همان واحد کثرت عددی به وجود می‌آید. بنابر آنچه گفته خدای متعال به این معنا واحد است که از جهت وجود به گونه- ایست که محدود به حدی نمی‌شود تا بتوان بیرون از آن حد فرد دومی برایش تصور کرد. (۱۰)

اما دلیلی که علامه برای بساطت بیان می‌کند این است که:

واجب تعالی دارای ماهیت نیست، پس حدی ندارد و هنگامی که حدی نداشت پس اجزای حدی را که عبارت باشد از جنس و فصل ندارد، و وقتی جنس و فصل نداشت پس اجزای خارجیه‌ای که عبارت باشد از ماده و صورت خارجی ندارد، زیرا ماده همان جنس به

شرط لا و صورت همان فصل به شرط لا است. و همینطور دارای اجزای ذهنیه نیست که عبارت باشد از ماده و صورت عقلی و این دو جنس و فصل به شرط لا هستند در بساطت خارجی مانند اعراض پس حاصل اینکه نه دارای اجزای حدی است که عبارت باشد از جنس و فصل و نه اجزای خارجی که عبارت باشد از ماده و صورت خارجی و نه اجزای ذهنی که عبارت باشد از ماده و صورت عقلی. (۱۱)

### بساطت و وحدانیت واجب الوجود در لمعات الهیه علامه زنوزی:

علامه زنوزی در لمعات مباحث بساطت و وحدانیت واجب الوجود را تقریباً به طور مفصل مورد بحث قرار می‌دهد. ایشان ابتدا به بحث درباره بساطت می‌پردازد و سپس به وحدانیت. فصل پنجم را که در حدود سی و اندی صفحه را شامل می‌شود اختصاص به مسئله بساطت داده و برای اینکه بساطت و نفی ترکیب را کاملاً اثبات بکنند، ابتداءً مباحثی را که در این زمینه دخیل است را به تفصیل بیان می‌کند و توضیحات کامل را در این زمینه ارائه می‌دهد.

ایشان ابتدا به بیان وجوه فرق بین مرکبات حقیقه و مرکبات اعتباریه می‌پردازد و می‌فرماید مرکب اولاً دو قسم است، یکی مرکب حقیقی و دیگری مرکب اعتباری و هر کدام از آنها را به دو قسم خارجی و عقلی تقسیم می‌کند.

### معانی بسیط و اقسام آن:

در ادامه ایشان به توضیح درباره معانی بسیط و اقسام آن می‌پردازد و اقسام آن را بیان کرده و توضیح می‌دهد و در نهایت آخرین قسم و معنای بسیط را که اتم انحاء بساطت است را اینگونه بیان می‌کند:

گاهی بسیط گفته می‌شود به چیزی که مرکب از ماهیت و وجود نیز نباشد به عبارت دیگر مرکب از جهت تحصیل و ابهام تمام نباشد، قسم اخیر اتم انحاء بساطت است و تعبیر از آن به بساطت حقه و وحدت من جمیع الجهات رواست. (۱۲)

در ادامه مباحث به بیان وجوه فرق بین ماده و صورت و جنس و فصل می‌پردازد و سپس به چگونگی تقدم اجزای مرکب بر مرکب می‌پردازد.

### دلیل اول بر بساطت:

ایشان اولین دلیل خود را بر اثبات احدیت صرف واجب الوجود اینگونه بیان می‌کند: بدانکه هرگاه ذات واجب‌الوجود مرکب باشد از ماهیت و وجود، آن وجود یا واجب است یا ممکن؟ در صورت اول، ذات واجب‌الوجود یا موجود به وجود دیگریست یا موجود به همان وجود است که جزء واجب‌الوجود است، به حسب فرض در شق اول با اینکه لازم می‌آید تکرر وجود شی واحد به سبب نشئه واحده از جهت و واحد و آن باطل است، زیرا که یکی از آن دو وجود کافی است در موجودیت پس اعتبار دیگری لغو خواهد بود، می‌گویم واجب‌الوجود با قطع نظر از وجود زائد موجود است یا موجود نیست، در صورت اول اعتبار آن لغو خواهد بود و در صورت دوم لازم می‌آید که واجب‌الوجود در مرتبه ذات خود موجود نباشد بلکه در موجودیت به غیر خود محتاج باشد.

و شق دوم آن این است که واجب‌الوجود موجود باشد به همان وجودی که به حسب فرض جزء واجب‌الوجود است نیز لازم می‌آید زیرا که مفروض این است که واجب‌الوجود مرکب از ماهیت و وجود است و در این صورت، صرف وجود واجب‌الوجود به حسب فرض و این معنا عین مدعی است. تدبیر کن، (۱۳)

ایشان بعد از این دلیل اشکالی فرضی را مطرح کرده و پاسخ می‌گویند و در اشراق به نحو مختصر و کامل توضیح می‌دهد که چگونه نفی ترکیب حق از ماهیت و وجود مستلزم نفی جمیع اقسام ترکیب می‌باشد که خلاصه آن چنین است:

بدان که ذات اقدس واجب‌الوجود مرکب از جنس و فصل نیست زیرا صاحب ماهیت خواهد بود و امتناع ترکیب از جنس و فصل مستلزم امتناع ترکیب از ماده و صورت است زیرا



## واجب الوجود

جنس و ماده و فصل و صورت به حسب ذات اتحاد و به حسب اعتبار بشرط و لایبشرط تغایر دارند و امتناع از ترکیب از جنس و فصل مستلزم امتناع تحقق اجزای مقدریه نیز هست زیرا مقدار مرکب است از جنس که عبارت است از کم و فصل که عبارت است از متصل قار، امتناع از ماده و صورت نیز مستلزم امتناع تحقق اجزای مقدریه است زیرا مقدار بی ماده و صورت، صورت نمی‌بندد. به جهت اینکه معروض مقدار جسم است و جسم مرکب از ماده و صورت است. (۱۴)

ایشان در ادامه دلیل دیگری را بر بساطت بیان می‌کند به اینکه هرگاه واجب‌الوجود مرکب باشد لازم می‌آید که محتاج باشد لیکن لازم محال است پس ملزوم نیز محال خواهد بود. (۱۵) سپس در دقیقه ملکوتیه برهان خاص خود را بر امتناع ترکیب اعتباری در واجب‌الوجود ارائه می‌کند و در لطیفه ربوبیه در اثبات بساطت حقه حق اول و لزوم اتصاف او به احدیت ذاتیه برهان اقامه می‌کند و مدعی است که این برهان را و برهان قبلی از الطاف الهیه و از مواهب ربانیه است و در کتب الهی و کلام به نظر ایشان نرسیده است. ایشان در این برهان می‌فرماید:

هرگاه واجب‌الوجود در مرتبه ذات خود موصوف به احدیت صرف و متصف به وحدت محضه و بساطت حقه نباشد لازم می‌آید که صاحب ماهیت باشد و صاحب ماهیت محتاج و هر محتاج ممکن است. (۱۶)

بعد از این برهان در اشراق و انارة بیان می‌کند که وحدت و بساطت واجب تعالی وحدت حقه و بساطت بحقه است که عین ذات و محض حقیقت واجب‌الوجود است و نه وحدت جنسی و نه وحدت نوعی و نه وحدت عددی و نه وحدت اتصالی مقداری و نه وحدت امتدادی زمانی و نه وحدت تماسی و اجتماعی و نه وحدت اعدادی که مبدأ ثبوت مراتب کثرات عددیه و منشأ تحقق درجات انواع اعدادیه است زیرا که همه این وحدات، وحدات ضعیفه و ناقصه‌اند که در عین وحدت کثرت و در عین کثرت وحدتند. (۱۷)

با توجه به اینکه براهین سابق‌الذکر نفی اجزای مقدریه را در حقیقت واجب‌الوجود می‌نمود، در برهانی مستقل به این بحث پرداخته است که اصل برهان چنین است: هرگاه واجب‌الوجود اجزای مقدریه متحقق و ثابت باشد لازم می‌آید که جسمی از اجسام و جرمی از اجرام باشد، لازم باطل است پس ملزوم نیز باطل خواهد بود.

### برهان بر امتناع جسمیت واجب‌الوجود (۱۸)

ایشان در ادامه برهان را بر امتناع جسمیت واجب‌الوجود در کلام امام صادق - علیه‌السلام - نقل کرده و آن را شرح و بسط داده است که آن حدیث شریف بدین گونه است: آیا ندانست آن قائل به جسمیت خداوند احد که هر جسم محدود و متناهی است و هر صورت محدود و متناهی است پس هرگاه محتمل باشد حد را محتمل می‌باشد زیاده و نقصان را و هرگاه محتمل باشد زیاده و نقصان را می‌گردد مخلوق و آفریده. (۱۹)

### اقسام تجرد:

علامه اقسام تجرد را چهار قسم بیان می‌کند:

۱- ادنی مرتبه‌اش آن است که شی مجرد باشد از ماده در وجود خودش.

۲- از لواحق ماده و اشیاخ مثالیه نیز مجرد باشد.

۳- آن است که از تعلق به خصوص ماده و مادیات نیز مجرد باشد.

۴- آن است که از ماهیات و از همه اعدام و قصورات و از جمیع حدودات و نقصانات نیز مجرد و منزله باشد، بلکه حقیقتش صرفاً صرف وجود و کمال بحث بحث متصل و جمال محض محض فعلیت و جلال باشد این مرتبه از تجرد و این درجه از تنزه لایق جناب ذات اقدس جل شأنه و سزاوار بارگاه حضرت احدیت عظم سلطانه تواند بود. (۲۰)

علامه پس از بیان کافی و وافیه و ادله متقن بر بساطت حق تعالی در فصل ششم به بحث توحید واجب‌الوجود و اثبات آن می‌پردازد. ابتدا انواع و اقسام هفت‌گانه توحید را بیان کرده و

هر کدام را به اختصار توضیح می‌دهد و بحث این فصل را اختصاص داده‌اند به توحید به معنای دوم آن که به معنای لاشریکاله فی وجوب الوجود است. ایشان همان‌گونه که در فصل پنجم در بحث پیرامون بساطت واجب الوجود مقدمتاً انواع ترکیب را توضیح داده بودند تا هنگام اقامه برهان بحث کاملاً واضح و روشن باشد در اینجا نیز مباحثی را که در اقامه برهان بر آن می‌پردازد از صفحه ۱۱۲ تا ۱۴۴ پی می‌گیرد و از آنجا به اقامه برهان بر وحدانیت می‌پردازد که مطالب را به طور خلاصه بیان می‌کنیم تا به اصل برهان برسیم.

#### حقیقت واجب الوجود واجب الوجود من جمیع الجهات و حیثیات است:

می‌فرماید: در حقیقت مقدس او جهتی از جهات امکان و حیثیتی از حیثیات امتناع متحقق و متصور نیست بلکه همه جهات او جهات وجوب وجود است و این است اصل شریفی که از اساطین حکما موروث است که از برای واجب الوجود جهت قوه و حالت متظرفه متحقق نیست.

دلیل: هرگاه در ذات واجب الوجود بالذات جهتی از جهات امکانیه و یا حیثیتی از حیثیات امتناعیه متحقق باشد لازم می‌آید که ذات مقدس او مرکب باشد از دو حیثیت وجوب و امکان یا وجوب و امتناع. (۲۱)

ایشان در لمعه الهیه به بیان آنکه حقایق متباین از جهت تباین منشأ انتزاع معنی واحد نشوند می‌پردازد و می‌فرماید: بدانکه دو حقیقت متباینه از آن جهت که متباینند، خواه جهت اتحاد و اشتراک نیز داشته باشند و یا نه مصداق و محکی عنه معنی واحد نتوانند شد. (۲۲)

#### امتناع انتزاع معنی واحد از متباینات:

برهان خاصی را از خود به امتناع انتزاع معنی واحد از متباینات بیان می‌کنند به این صورت که: لازم می‌آید که دو وجود متباین من جمیع الجهات، وجود باشند از برای معنی واحد و این

معنی باطل است و الا لازم می‌آید که جایز باشد اینکه هر وجودی برای هر معنی، وجود باشد. (۲۳)

مطلب دیگری را که در لمعه الهیه بعدی مطرح می‌کند این است که علاقه ذاتیه و ملازمت عقلیه بین دو واجب امکان ندارد و علقه ذاتی همیشه بین علل و معلول و بین معالیل و علت واحد تحقق دارد بالضرورة.

#### ممنوعیت توارد علل مستقله بر معلول واحد شخصی

که با دو مقدمه این مطلب را توضیح می‌دهد. مقدمه اول: مراد از علت مستقله آن است که مستجمع جمیع جهات محتاج الیه معلول باشد به حیثی که با وجود آن، معلول در صدور خود به چیز دیگر محتاج نباشد.

مقدمه دوم: آن است که علت بالذات و جاعل بالذات باید خصوصیت ذاتش عین اقتضای خصوصیت معلول بالذات و مجعول بالذات باشد.

نتیجه: هرگاه معلول واحد شخصی از آن جهت که واحد شخصی است از دو علت مستقله صادر شود خصوصیت تمام ذات هر یک از آن دو علت مستقله از آن جهت که مستقله‌اند عین حیثیت اقتضای خصوصیت معلول باشد و حیثیت ذات معلول بالذات عین حیثیت معلولیت خصوصیت علت بالذات است. پس هرگاه معلول واحد شخصی از آن جهت که واحد شخصی است از دو علت مستقله صادر شود لازم می‌آید که چیزی که معلول واحد شخصی فرض کرده بودیم واحد شخصی نباشد، بلکه دو معلول باشد. (۲۴)

تا اینجا مقدمات بحث را بیان می‌کنند و از اینجا به بعد به اصل اقامه برهان می‌پردازند که در این رابطه یازده برهان اقامه می‌کنند که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

برهان اول: آن است که هرگاه از برای معنی وجوب وجود و مفهوم واجب الوجود دو مصداق یا بیشتر متحقق باشد لازم می‌آید که صرف وجود و وجود صرف صرف تحصیل و تحصیل صرف نباشد. محال بودن لازم مستلزم محال بودن ملزوم است. (۲۵)

برهان دوم: هرگاه واجب الوجود بالذات متعدد باشد و از برای او مصداقات کثیره متحقق شود لازم می‌آید توارد علل مستقله بر معلول شخصی. لازم محال است پس ملزوم نیز محال خواهد بود. (۲۶)

برهان سوم:

می‌فرماید: که از ملهمات این حقیر است بیان آن است که هرگاه واجب الوجود بالذات متعدد باشد لازم می‌آید که تشخیص و تعیین واجب الوجود بالذات عین ذات واجب الوجود بالذات نباشد، بطلان لازم مستلزم بطلان ملزوم است. (۲۷)

#### منابع و مآخذ:

- ۱- اشارات و تنبیهات، شرح و ترجمه، حسن ملکشاهی، نمط چهارم، فصل ۱۶.
- ۲- همان، فصل ۱۷.
- ۳- همان، فصل ۱۹.
- ۴- هر چند این برهان از دیدگاه مشائیین که فقط قائل به عقول طولی هستند اشکالی بر آن وارد نیست ولی اگر ما قائل به عقولی عرضی باشیم که صدرالمشائیین آن را اثبات می‌کند این اشکال ممکن است وارد باشد چون عقول عرضی نه مواد دارند و نه موضوع ولی در عین حال متعدد و متکثرند.
- ۵- همان، فصل ۲۱.
- ۶- همان، فصل ۲۳.
- ۷- همان، فصل ۲۴.

- ۸- البته به نظر می‌رسد این عبارت «لان کل ماهية لما سواه» دارای لغزشی است زیرا ماهیت را برای واجب‌الوجود اثبات می‌کند و مشارکت را نفی می‌کند در حالی که واجب‌الوجود دارای ماهیت نیست. (مدون)
- ۹- نه‌ایه‌الحکمه، علامه طباطبایی، صص ۲۷۷-۲۷۸.
- ۱۰- تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۶، صص ۸۶-۶۸، به نقل از شرح و ترجمه بدایه‌الحکمه، علی شیروانی، ج ۴، صص ۳۹-۴۳، با اندکی دخل و تصرف.
- ۱۱- نه‌ایه‌الحکمه، علامه طباطبایی، ص ۲۷۵.
- ۱۲- لمعات الهیه، ملا عبدالله زنوزی، ص ۱۰۰.
- ۱۳- همان، صص ۱۰۸-۱۰۹.
- ۱۴- همان، صص ۱۱۰-۱۱۱.
- ۱۵- همان، ص ۱۱۲.
- ۱۶- همان، ص ۱۱۴.
- ۱۷- همان، ص ۱۱۵.
- ۱۸- همان، ص ۱۱۶.
- ۱۹- همان، ص ۱۱۹.
- ۲۰- همان، ص ۱۲۰.
- ۲۱- همان، ص ۱۲۶.
- ۲۲- همان، صص ۱۳۰-۱۳۱.
- ۲۳- همان، ص ۱۳۳.
- ۲۴- همان صص ۱۴۰-۱۴۲.
- ۲۵- همان، ص ۱۴۵.
- ۲۶- همان، ص ۱۶۳.
- ۲۷- همان، ص ۱۶۶.

